

تحلیلی از صلح امام حسن (ع)

علیرضا میرزا محمد

در شناخت منش والا و بینش ملکوتی بزرگ ریحانه رسول اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، و سید شباب اهل الجنة، امام همام حسن بن علی، علیهما السلام، و روش حکیمانه آن بزرگوار در مبارزه با مظهر ظلم و کفر و نفاق، معاویه بن ابی سفیان و اعوان و انصار فریبکار فتنه انگیزش؛ و سرانجام، تبیین مسئله سرنوشت ساز صلح به عنوان یکی از فرازهای مهم و حساس تاریخ سیاسی اسلام، شیوه‌های گوناگونی را می‌توان اتخاذ کرد؛ لیکن با توجه به بیانات گرانقدر تاریخی آن حضرت در قالب خطبه و رساله و غیره، و نیز اصل قرار دادن آنها در بحث و بررسی و تحلیل پیرامون این مقوله، چنین به نظر می‌آید که دست یافتن به واقعیت امر سهل‌تر و نتیجه پژوهش منطقی‌تر باشد، چه از فرمایشات حضرتش در رویارویی با مسائل مبتلا به اجتماع پرآشوب آن روزگار، می‌توان دیدگاههای فردی و اجتماعی و نقش ارزنده و تاریخساز حرکت الهی وی را نیک دریافت و از چگونگی قضایای سیاسی آن دوره بخوبی آگاه شد، و نیز بر همین اساس، گذشته از شناخت موقعیت خاص سیاسی، تصویری

از کیفیت وضع سیاسی حکومت اموی، روانشناسی اجتماعی، مردمشناسی صلح و نشیب و فرازهای دیگر تاریخی را بدست داد. روش مورد نظر به جهاتی که ذیلاً بدانها اشاره می شود، پسندیده و حائز اهمیت است:

الف- منبع تحقیق در این روش (که کلام امام خواهد بود) موثق و اصیل و مستند است و طبیعتاً پژوهش بر مبنای چنین منبعی قابل اعتماد، نتیجه ای معقول و منطقی و به واقع نزدیکتر خواهد داشت.

ب- بر این اساس، امکان قلب حقایق و تحریف دقایق در حیطه بحث و بررسی و تحلیل بسیار ضعیف خواهد بود.

ج- از سخنان گهربار امام به عنوان آینه اجتماع که بیانگر جریانات سیاسی- اجتماعی- تاریخی آن دوران است، نیک می توان سود جست، و بالمآل تصویری گویا از منش الهی و خط مشی اسلامی آن حضرت را ترسیم کرد.

د- مفهوم واقعی مسئله امامت را به عنوان اصل رهبری در جامعه اسلامی- در دو بعد مذهبی و سیاسی- که مکمل اصل اساسی توحید در جهان بینی اسلامی است، و هم نقش ارزنده حساس و سرنوشت ساز امام را در حیات فردی و اجتماعی مسلمین می توان دریافت.

حال با این مقدمه کوتاه، بحث پیرامون منش الهی و روش حکیمانه امام حسن مجتبی، علیه آلاف التحية والثناء، را آغاز کرده با ارجاع و استناد به کلمات حضرتش به جستجوی واقعیات می پردازیم.

منش والای امام حسن

امام حسن، علیه السلام، در معرفی و بیان شخصیت خود هیچگاه به طور مجرد سخن نمی گوید، یعنی خویشان را تافته ای جدا بافته از جامعه مسلمین یا چونان خلیفه ای خود کامة که آرزوی جاه و مقام و ریاست و دنیا طلبی در سر می پرورد، نمی داند، و حتی از شخص خود به عنوان یک انسان برجسته و ارجمند و عالی مرتبت در محدوده حیات دنیوی دم نمی زند. و اگر هم در انتساب خویش به جد و پدر و مادر و کلاً

خاندان رسالت مباحات می ورزد، نه بدان معناست که از فضل و علم و کرامت، تنها قصد تفساخر به آباء و اجداد در سر می پرورده و بدان می بالیده است، بلکه حضرتش در مقام والای امامت، ادامه دهنده راه رسالت و پیوند دهنده میان دو اصل استوار توحید و معاد بوده است. به عبارت دیگر وی وجود گرانقدر خویش را در حلقه خاندان وحی و نبوت می بیند و خود را در ارتباط با مبدأ وحی و هستی معرفی می کند و از این بیان، جز هدایت خلق و رهنمونی انسانها به شناخت ارزشها و خو گرفتن به اخلاق حسنه و عمل کردن به آداب و فرایض الهی و اجرای قوانین حیات بخش «قرآن کریم»- آنها به منظور نیل به سعادت دنیوی و اخروی- هدفی ندارد. خلاصه اینکه امام به عنوان مسئول امور مسلمین- در دو بعد زعامت دینی و حاکمیت اجتماعی- با به دوش کشیدن بار امانت الهی همواره می کوشد تا با برقرار کردن پیوندی مستحکم میان توحید و معاد، انسانها را متوجه مقام شامخ انسانیت و وظایف سنگین فردی و اجتماعی شان کند و آنان را از تن در دادن به هر خفت و ذلت و خواری باز داشته راه رشد و صلاح را در پیش پای عقل و فطرتشان هموار سازد و به همگان هشدار دهد که فرمانبرداری از او امر ولی امر به مقتضای «یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله وأطیعوا الرسول واولی الامر منکم...»^۱ به اطاعت خدا و رسول مقرون است و نافرمانی از او به مثابه سرپیچی از فرامین رسول اکرم و حضرت باری تعالی است که در نتیجه، زیان حاصل از آن متوجه کسی جز فرد یا جامعه خاطی و کج اندیش نخواهد بود.

امام حسن در این خصوص بیاناتی ایراد فرموده و به معرفی خود پرداخته است، از جمله، پس از شهادت پدر ارجمندش، امیر مؤمنان علی، علیه السلام، در حالیکه به نشانه سوگواری لباس سیاه به تن داشت در جمع مردم حضور یافت و پس از حمد و ثنای الهی در تجلیل از مقام والای پدر و بیان پاره ای از ویژگیهای وی چنین فرمود:

«... ای مردم، هر کس مرا می شناسد که هیچ، و هر کس مرا نمی شناسد، بداند که من حسن بن علی، پسر پیامبر و فرزند جانشین او یم. پسر آن کس که مردم را به رحمت خدا و پیروزی بشارت می داد؛ پسر آن کس که مردم را از سرانجام مفساد و مناهای بر حذر می داشت؛ پسر آن کس که مردم را به فرمان الهی به سوی خدا دعوت می نمود؛ و پسر آن کس که چراغی درخشان فرا راه مردم

بود... من از خاندانی هستم که جبرئیل بر ما فرود می آمد و از نزد ما به آسمانها می رفت؛ من از آن دودمانم که خدای تعالی پلیدی را از آنان دور داشت و به نیکوترین وجهی پاکیزه شان گردانید؛^۱ و نیز از خاندانی هستم که خداوند مودتشان را بر هر مسلمان واجب شمرد. خدای تبارک و تعالی فرمود: ای پیامبر، به امت بگو من در برابر تبلیغ رسالت آسمانیم، پاداشی جز محبت و دوستی نزدیکانم از شما نمی خواهم و هر کس که به کار نیک پردازد، ما بر پاداش نیکیش بیفزاییم،^۲ و مراد از پرداختن به کار نیک، دوستی و محبت ما خاندان رسالت است».^۳

پس از آنکه مردم با امام حسن بیعت کردند، آن حضرت بر فراز منبر رفت و با اشاره به حدیث معروف ثقلین به ایراد خطبه پرداخت و فرمود:

«ما حزب پیروزمند خدا و خویشان نزدیک رسول خدا، صلی الله علیه وآله، و خاندان پاک او یسیم. ما یکی از دو یادگار گرانقدری هستیم که پیامبر خدا (ص) در میان امت خویش برجای گذارد. ما پس از قرآن که تفصیل هر چیزی در آن است و از هیچ سوی باطل را بدان راه نیست، دیگر یادگار پیامبریم. بنابراین، در تفسیر قرآن باید از ما یاری جست، چه نه تنها برای تأویل آن به گمان روی نمی آوریم، بلکه با یقین کامل به حقایقش پی می بریم. از ما پیروی کنید که اطاعت از ما واجب، و به اطاعت خدا و رسول و اولی الامر مقرون است. خدای تعالی فرموده است: و چون در چیزی کارتان به گفتگوی و نزاع کشد، به حکم خدا و رسول باز گردید؛^۴ و نیز فرماید: و اگر به رسول و اولی الامر رجوع می کردند، تدبیر کار را، آنان که اهل بصیرتند، در می یافتند.^۵ شما را از گوش فرا دادن به فریاد شیطان برحذر می دارم، چه او دشمن آشکار شماست، و گرنه، همچون دوستان او خواهید بود که به آنان می گفت: امروز هیچ کس بر شما پیروز نخواهد گشت و من پشتیبان شما خواهم بود، و هنگامی که آن دو گروه یکدیگر را دیدار کردند، شیطان به پیروان خود پشت کرد و گفت: من از شما بیزارم، من چیزی را می بینم که شما نمی بینید.^۶ آنگاه است که پشتها را آماج نیزه ها خواهید ساخت، با شمشیرها

کشته خواهید شد، با گرزها سرکوب خواهید گشت و هدف تیرها قرار خواهید گرفت. دیگر در آن روز ایمان آوردن آنان که پیش از آن ایمان نیاورده یا در ایمان خود خیر و سعادت کسب نکرده اند، سودی نخواهد داشت».^۷

امام حسن در این دو خطبه نکات دقیق و ظریفی را مطرح می فرماید که ذیلاً بدانها اشاره خواهد شد:

۱- امام با آشنایی کامل از وضع اجتماع و سیطره حکومت اموی بر مردم و طبقات مختلف اجتماعی با اندیشه های متفاوت و مسائلی از این قبیل می خواهد عواطف مردم را با توجه دادن به مبانی اسلام و رسالت رسول اکرم (ص) برانگیزد تا بتواند آنان را هم از زیر یوغ تبلیغات سوء دستگاه خلافت اموی رهایی بخشد و هم جان و فکر و دل آنان را به حقیقت اسلام متوجه سازد و به آنان تفهیم کند که باید از کسی پیروی و تبعیت کرد که ادامه دهنده راه رسول خدا (ص) و علی بن ابی طالب (ع) باشد، زیرا اکثر مردم در زمان امام حسن، به مسئله امامت به شیوه منصوص توجهی نداشتند و رفتاری که می بایست نسبت به امام مفترض الطاعه داشته باشند، با امام حسن نداشتند و به همین جهت، آنان علاوه بر ناهماهنگی با اهداف مبارزه مکتبی امام، برداشت نادرستی هم از آن داشتند که به تقویت موج تردید و بدبینی به قضایا می انجامید. بنابراین، امام حسن به منظور دور کردن چنین ذهنیتی نادرست از اذهان مردم و باز شناساندن حق و حقیقت به آنان گوشزد می کند که وی تربیت یافته خاندان وحی و نبوت است و گفتار و پندار و کردارش تماماً مبتنی و منطبق بر موازین الهی است و همانند جد و پدر بزرگوارش، قرآن ناطق و مجسم و حجت خدا در زمین و امام مفترض الطاعه و تالی تلو قرآن است.

۲- امام ضمن آنکه در روش ارشادی خود از طریق تبشیر و انذار توأمان سود می جوید، به مردم هشدار می دهد که مبادا گرفتار وسوس شیطانی شده، سرانجام، دستخوش فتنه ها و آشوبها گردند. وی در حقیقت می خواهد مردم را به اهمیت مقام امامت و ولایت امر توجه دهد و به آنان بفهماند که امام یا ولی امر مفترض الطاعه، آنهم به طریق منصوص، تنها مرجع الهی در حل معضلات و مشکلات دینی و اجتماعی است، و کسی جز حضرتش صلاحیت احراز چنین منصبی را ندارد.

شرایط اجتماعی روزگار امام حسن

در آن هنگام که امام حسن علیه السلام عهده دار مسئولیت خطیر خلافت شد، تشویش و تشنگی غیرقابل توصیف و به جای مانده از اواخر دوران حیات پدر بزرگوارش، بر جامعه آن روزگار سایه افکنده و دشواریهایی به بوجود آورده بود. بدیهی است که در چنان جوی نسا آرام هرگز امکان نداشت که امام بسادگی بتواند وحدتی نسا آرام در میان توده های مردم ایجاد کند و با فرمانی قاطع همگان را علیه دستگاه ظلم معاویه بسیج نماید، زیرا علاوه بر مشکلات و نابسامانیهای به جای مانده از قبل، مسائل بغرنجی بر سر راه وجود داشت که مانع چنین اقدامی می شد. این موانع عبارت بود از:

- ۱- ناهماهنگی مردم با اهداف مبارزه مکتبی امام حسن در برابر دستگاه جور اموی، که بی شک از بی اعتمادی و عدم اعتقاد نسبت به آرمانهای والای حکومت اسلامی به زعامت آن حضرت حکایت داشت. علت این امر روشن بود، زیرا مردمی که با امام دست بیعت داده بودند، جز گروهی از شیعیان راستین حضرتش، بقیه با مطامعی خاص بدین بیعت گردن نهاده بودند که در جای دیگر به بیان تحلیلی آنها خواهیم پرداخت.
- ۲- برداشت غیرمنطقی و نادرست جامعه آن دوران از مبارزه، و غیرمکتبی دانستن آن، با این اعتقاد که مبارزه را درگیری میان دو خاندان هاشمی و اموی تلقی کرده بودند. عامل اصلی چنین برداشتی زمامداری بلافضل امام مجتبی پس از پدر بزرگوارش بود و سرانجام، همین امر موجب شد که موجی از تردید نسبت به مکتبی بودن مبارزه در اذهان پدید آید و به مرور زمان شدت و قوت گیرد.
- ۳- اختلاف فاحش موجود میان پایگاه تاریخی امام حسن و پدر بزرگوارش علی بن ابیطالب، علیه السلام، در نظر مردم. به تعبیر دیگر، مردم زمان امام علی، علیه السلام، آن حضرت را پیشوای مفترض الطاعة منصوب به نص صریح از سوی خدا می دانستند، ولی مردم روزگار امام حسن علیه السلام نسبت به وی چنین اعتقادی نداشتند و با آن حضرت به گونه ای رفتار می کردند که در برخورد با رهبری معمولی و در حد خلافت خلفای پیشین انتظارش می رفت.
- ۴- قلت یاران مخلص و مبارز و وفادار امام که در طرز فکر و عقیده با سایر

بیعت کنندگان اختلاف داشتند؛ چنانکه امام پس از مسئله صلح، در پاسخ به اعتراض یکی از اصحابش فرمود: «به خدا سوگند، من از آن جهت امر خلافت را به معاویه واگذار کردم که انصار و اعوانی نیافتم، و اگر می یافتم، شب و روز با او به نبرد می پرداختم تا خداوند میان من و او داوری فرماید...»^۱.

این عوامل، ناگزیر به پیچیدگی و دشواری موضع امام در قبال مسئله حکومت اسلامی انجامید که در نهایت، آن بزرگوار با تدابیر حکیمانه و بینش الهی خود برای حفظ و نگهداری اسلام از دسایس دسیسه سازان و بر ملا شدن نفاق و خیانت سرمداران جورکیش اموی راهی جز پذیرش صلح نیافت. صلحی که نمی توان از آن جز مراقبت داهیانه امام در افشای سیاست حیله گرانه و فریبکارانه معاویه به منظور حفظ و حراست از حریم مقدس اسلام تعبیری دیگر کرد. نکته قابل ذکر اینکه امام با بینش خاص الهی خود از آغاز همواره کلیه مسائل سیاسی و اجتماعی را زیر نظر داشت و در پرتو حکمت ربانی خود که برای مردم و حتی یاران وی غیرقابل تصور و درک بود، جریانات را موشکافانه بررسی می فرمود و در تمام این احوال جز احقاق حق و ابطال باطل هدفی در سر نمی پرورد، او با اینکه بخوبی از دسایس و توطئه گریهای خاندان اموی در محو آثار اسلام آگاه بود و می دانست که آنان چه اندیشه شومی در سر می پرورند، و نیز از اوضاع اجتماعی و دیدگاه مردم نسبت به امر حکومت- چنانکه اشارت رفت- کاملاً مطلع بود، مع الوصف با عنایت به حفظ کیان اسلام و انتقال آن به نسلهای بعدی در طول تاریخ که هدف اصلی امام بود، پس از بررسی همه جوانب امر پذیرش صلح را اصلح تشخیص داد. البته، امام حسن علیه السلام پیش از قعود همراه با مراقبتی خاص، در برابر معاویه نیز قیام فرمود که سپاهیان به جهت تبلیغات سوء دستگاه اموی مورد تطمیع واقع شدند و به حضرتش خیانت کردند و او را تنها گذاردند. شک نیست که امام عوارض ناشی از صلح را از پیش نیک می دانست، و حتی از خیانت سپاه خویش نیز مطلع بود، لیکن برای آنکه حضرت به راحت طلبی یا سازشکاری متهم نشود، تمام اقدامات ظاهری لازم را معمول داشت و بکار بست تا شاید ناگاهان و کزاندیشان و فرصت طلبان واقعیت امر و حکمت کار او را دریابند، اما افسوس که نه تنها شیوه مدبرانه امام تفهیم نشد، بلکه پس از صلح نیز یاران

حضرتش زبان به اعتراض گشودند و وی را مورد سرزنش قرار دادند. در اینجا است که انسان تنهایی امام را با تمام وجود احساس می‌کند و بر مظلومیت وی وقوف می‌یابد و متوجه می‌شود که تبلیغات مسموم دستگاه خلافت اموی تا چه حد در جامعه تأثیر گذارده و به اغتشاشات و انحرافات دامن زده است. ما این مسائل را با استناد به فرمایشات امام در مقاطع مختلف سیاسی، در بخشهای دیگر مورد تحلیل قرار خواهیم داد.

مردم‌شناسی صلح از آغاز تا انجام

انتخاب عنوان «مردم‌شناسی صلح» در این بحث و علت آن وقتی معلوم می‌آید که به تبیین و شرح دیدگاههای خاص اجتماعی و گروههای مختلف اجتماع در ناگزیر شدن امام از پذیرش صلح، پرداخته شود، زیرا پیدایش گروههایی خاص با انگیزه‌ها و مطامعی خاص در برابر سیاست اسلامی امام سبب شد که معاویه در دسیسه‌پردازیهای خود تا حدی توفیق یابد و در موضع مبارزاتی امام خللی پدید آید و سرانجام، پس از کشمکشهای بسیار و تحمل رنج و مصائب فراوان، قضیه به صلح منجر شود. در این خصوص لازم است گروههای مزبور بنا بر اهداف و برنامه‌های خاصی که داشتند، تقسیم‌بندی شوند. مسلم این است که جز گروهی قلیل از یاران معتقد و مبارز امام که در کنار حضرتش و گوش به فرمان او بودند و از هیچ تلاش و ایشاری دریغ نمی‌ورزیدند، مابقی بیعت امام را به جهاتی خاص که تماماً مبتنی بر مطامع دنیوی و حب جاه و مقام و ارضای هوسها و امیال خود و نظایر آنها بود پذیرفتند، و وقتی دریافتند که در اثر همگامی و همکاری با امام، دست یافتن به آمال و امیال پوچ مادی برای آنان میسر نخواهد بود، به اخلا لگری و توطئه‌چینی پرداختند. بنابراین، چندان هم تعجب آور نمی‌توانست باشد اگر کوفیان جاه طلب و دنیاپرست رفتاری را که در گذشته با امام علی، علیه السلام، پیش گرفته بودند، دیگر بار به مورد اجرا گذارند و با جهت‌گیریهای متکی بر قدرت اموی در امور حکومت دینی امام مجتبی اخلا ل ایجاد کنند؛ چنانکه امام خود، این واقعیت را دریافته و درباره آن فرموده است: «... من کوفیان را شناختم و آنان را آزمودم. تسهکارانشان به درد من نمی‌خورند، زیرا نه

وفادارند و نه به گفتار و کردار خود پای‌بندند. آنان مردمانی پراکنده و گوناگونند و می‌گویند که دلهایشان با ماست، در صورتی که شمشیرهایشان به روی ما آهیخته است.»^{۱۰}

با این وصف، مردمانی که در ایام بیعت، با بر باد رفته دیدن آمال و امیال خود دست به فتنه‌انگیزی و اخلا لگری زدند، کلاً به پنج دسته تقسیم می‌شوند:

الف- حزب امویان.

این حزب از گروههای قومی تشکیل شده بود که از نفوذ بسیار برخوردار بودند و پیروان فراوان داشتند. آنها در محیط شیعیان امام حسن برای پیروزی معاویه کار و فعالیت داشتند و به منزله جاسوسان و مأموران مخفی، حرکات امام را زیر نظر داشتند.

ب- خوارج.

بیشتر اهل کوفه به جنگ اصرار داشتند تا جایی که وقتی می‌خواستند با امام حسن بیعت کنند، با آن بزرگوار شرط کردند که باید با این تجاوزکنندگان گمراه حکومت بجنگد، اما امام نپذیرفت. سپس به خدمت امام حسین (ع) رفتند تا با او بیعت کنند و او به آنان گفت: «معاذالله که تا حسن زنده است با شما بیعت کنم». آنگاه چاره‌ای ندیدند جز آنکه با امام حسن بیعت کنند. آنان در زمینه توطئه‌گریهای خطرناک و مبارزه با برنامه و نقشه امام حسن (ع) با حزب اموی همکاری داشتند.

ج- شگاکان.

آنان کسانی بودند که دعوت خوارج در آنان تأثیر گذاشته بود، بی آنکه از آنان باشند. اینان افرادی فرصت طلب و مذبذب بودند و خوی فرار بر طبیعت آنان غالب بود.

د- حمراء (سرخ).

آنان پاسبانان «زیاد» بودند و می‌خواستند که سربازان شخص پیرو و شمشیرهای شخص غالب باشند. کارشان به جایی رسید که کوفه را به خود نسبت دادند و گفتند: «کوفه حمراء».^{۱۱}

هـ - آزمندان.

عده‌ای از طمعکاران دنیاپرست نیز در صف سپاهیان امام وارد شده بودند که ایمانی به ارزشهای معنوی نداشتند و نه عدالت را تقدیس می‌کردند و نه حق را می‌شناختند، آنها به دنبال سودجویی و آزمندی شخص خود بودند و مراقب بودند که پیروزی با کدام گروه است تا به آن ملحق شوند.^{۱۲}

با توجه بدین تقسیم‌بندی می‌توان انگیزه‌گروههای فوق‌الذکر را از بیعت با امام، عبارت از: تعصبات قبیله‌ای، خودپرستی و خودکامگی، فرصت‌طلبی، آزمندی و دنیاپرستی، و نیز قدرت‌طلبی و هواداری از زورمداران دانست. البته در کنار این عناصر فاسد فریبکار، گروهی دیگر قرار داشتند که با تمام این سیاستهای ددمنشانه سخت مبارزه می‌کردند. آنان پیروان و شیعیان واقعی امام مجتبی بودند که از آغاز خلافت امام تا پایان کار حضرتش با ایمان و اخلاصی تحسین‌انگیز، آبی از ستیزه با دشمنان اسلام دست باز نداشتند و همواره از دستورات رهبر خود پیروی می‌کردند؛ زیرا بر این اعتقاد بودند که خلافت حق‌خاندان وحی و رسالت است و اهل بیت پیامبر اکرم، صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، را جان‌نشینان وی و حامیان راستین دین مقدس اسلام می‌دانستند و اجرای فرامینشان را بر خود و تمامی مسلمین فرض می‌شمردند.

با این وصف، معلوم می‌شود که امام مجتبی با چه وضع بغرنج و نابسامان سیاسی-اجتماعی ناشی از انواع توطئه‌ها مواجه بود. این امر را شخص امام پس از بیعت، نیک دریافته بود که در جمع مردم کوفه ضمن ایراد خطبه‌ای به نفاق منافقان و فراهم آمدن سپاه خوارج و مرتدان در شام و عراق اشاره می‌کند و مردم را هشدار داده به راه هدایت و رشد و صلاح فرا می‌خواند، و سپس آنان را به یاری خود-دور از هرگونه تفرقه‌افکنی- و قیام بر علیه حکومت اموی دعوت می‌کند، ولی از آن ناپاکاران پاسخی دریافت نمی‌دارد. سخنان گرانمایه امام در این خصوص ما را از هر بیانی بی‌نیاز می‌گرداند و ما با نقل آن این مقوله را به پایان می‌بریم. وی چنین می‌فرماید:

«ای مردم، خانه‌ها و یران شد و آثار گذشته محو گشت و شکیبایی کاهش یافت. دیگر بر اثر تحریکات شیطان صفتان و حکمفرمایی خیانتکاران آرامشی نمانده است. به خدا سوگند که هم اکنون دلایل به ثبوت رسید، آیات روشن

گشت و مشکلات پدیدار گردید، و ما انتظار تأویل و تفسیر همه این آیه را داشتیم که خدای عزوجل فرمود: محمد جز پیامبری از سوی خدا نیست که پیش از او پیامبرانی بودند و درگذشتند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به روزگار گذشته خویش باز می‌گردید؟ و هر کس به گذشته خود باز گردد و مرتد شود، به خدا زبانی نخواهد رساند و خداوند میاسگراران را جزای نیک خواهد داد؛^{۱۳} به خدا سوگند، نیایم رسول خدا، صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، که از دنیا رفت و پدرم که به قتل رسید، شیطان و سوسه‌انگیز بر دل‌های مردم نهمب زد و فتنه‌انگیزی بانگ برآورد و شما با سنت پیامبر به مخالفت پرداختید. آه از فتنه و آشوبی گنگ و مبهم که نه کسی به سخن دعوت کننده‌اش گوش فرامی‌دهد؛ نه به ندا دهنده‌اش پاسخ می‌گوید؛ و نه با عامل اعلی آن مخالفت می‌ورزد. سخنان نفاق‌انگیز آشکار شده، بیرق‌های منافقان به حرکت درآمده و سپاه خوارج و مرتدان در شام و عراق دشمنی آشکار ساخته‌اند. ای مردم- خدایتان رحمت کند- به سوی فتح و پیروزی، فروغ فروزان، علم مکارم اخلاق و نوری که به شما روشنی نمی‌گراید و حقی که پنهان نمی‌ماند، بشتابید. ای مردم، از خواب غفلت بیدار شوید و از ظلمت گمراهی بیدار شوید. سوگند به خدایی که دانه را شکافت و موجودات را آفرید و در پس پرده عظمت پنهان گشت، اگر گروهی از شما با دل‌های صاف و تصمیماتی صادقانه، به دور از هرگونه نفاق و تفرقه‌افکنی با من قیام کنند، پشت‌ازانه با شمشیر به جهاد خواهیم شتافت و با نیز کردن لبه شمشیرها و نوک نیزه‌ها و کنار هم اسبها آماده نبرد خواهیم گشت. اینک، شما به سخن آید، خدایتان رحمت کند»^{۱۴}.

چنانکه ملاحظه می‌شود امام حسن، علیه‌السلام، در این خطبه، تحلیلی منطقی و روشن از اوضاع سیاسی-اجتماعی زمان خود را بدست می‌دهد و با ارائه تصویری گویا حالات روانی جامعه را بیان می‌دارد و با ذکر شرایطی که تحقق یافتن آن اگر تعلیق بر محال نباشد، چندان هم سهل الوصول نیست، آمادگی خود را برای جهاد و نبرد با عمال جور اعلام می‌کند و در انتظار می‌ماند تا پاسخی مساعد از زبان مردم بشنود، ولی دریغاً که همان بیعت کنندگان دیروز، هم اکنون سکوت اختیار کرده

و با سکوت مرگبار خویش مهر تأییدی بر آذغاهای روشن بینانه امام می زنند و غدر و نفاق خود را به اثبات می رسانند.

از قیام تا صلح امام حسن

انتقال مقام و منصب والای ولایت و خلافت به امام حسن مجتبی، علیه السلام، معاویه را سخت بیمناک و پریشانحال کرد، بویژه پس از آنکه دریافت آن حضرت قصد جهاد دارد، چه معاویه پس از بیعت مردم با امام در ابتدای امر و پیش از برملا شدن چهره منافقانه بسیاری از بیعت کنندگان، وقتی دید که امام از موقعیت خاص اجتماعی برخوردار است، به فکر چاره جویی افتاد تا با دست زدن به هرگونه اقدامی موانع اجرای تصمیم امام شود. لذا به منظور حفظ موقعیت خود، به مشورت با مشاوران و یاران نزدیک و وفادار خویش پرداخت و پس از تبادل نظر و شورنهایی بر آن شد که اولاً جاسوسان ورزیده‌ای به شهرها خصوصاً کوفه و بصره گسیل دارد تا از یکسو میزان وفاداری مردم را نسبت به امام دریابد و از سوی دیگر تحت فشار تبلیغاتی به منظور قوی جلوه دادن دستگاه حکومت اموی و متهم کردن امام به عجز و ناتوانی، مردم را به هراس اندازد تا دست از یاری امام بردارند. ثانیاً با ارسال نامه‌ای برای سران قبایل عرب و تطمیع آنان از راه دادن رشوه و سپردن مناصب عالی حکومتی و دعوتشان به همکاری با دستگاه جور بنی امیه، امام را تضعیف کرده به تسلیم وادارد. در بدو امر دو تن از جاسوسان معاویه جهت انجام مأموریت خود به کوفه و بصره آمدند که بلافاصله دستگیر شدند و به امر امام به قتل رسیدند و امام پس از این فرمان در نامه‌ای خطاب به معاویه چنین نوشت:

«تو مردانی را برای جاسوسی به سوی ما روانه کرده‌ای، گویی دوستدار دیدار در میان جنگ هستی. من در این میل تو کمترین شکمی ندارم و اگر خدا بخواهد گرفتار این جنگ خواهی شد. دیگر اینکه شنیده‌ام تو بدگوییهای کرده و سخنان رشتنی گفته‌ای که خردمندان را نسزد. آری تو در این گونه کارها، مثال قول شاعر را می‌سانی که گفت: ما و آن کس از ما که دارفانی را بدرود گفت، به آسانی می‌سازیم که شب را در خوابگاه بسرمی برد تا صبح گردد. پس به کسی که زنده

مانده است، بگو: برای نبرد آماده شو که گویی وقت آن فرا رسیده است»^{۱۵}. معاویه در پاسخ به امام چنین نوشت:

«نامه‌ات را دریافت کردم و آنچه را نوشته بودی، فهمیدم. من از رویدادهای کوفه آگاه بودم و از شنیدن آنها نه خرسند گردیدم، نه اندوهگین شدم، نه بدگویی کردم و نه حسرت و افسوس خوردم. اما توجه ترا به شعری از اعشی بن قیس جلب می‌کنم که با پدرت علی سازگاری دارد: تو بخشنده‌ای و دلاور، آن هنگام که دلها در سینه‌ها به طپش می‌افتد چنان در میدان نبرد بر دشمن می‌تازی که زنها به سوگ می‌نشینند و بر سینه می‌کوبند. امواج خروشان دریا که همه نیزارها و پلها را در بر می‌گیرند، هرگز از تو بخشنده‌تر نیستند که هزاران بدره زربه مستمندان می‌بخشی»^{۱۶}.

با توجه به مضمون نامه‌های فوق‌الذکر می‌توان دریافت که امام حسن نه تنها ذره‌ای هراس از نبرد با دشمن غدار نداشته است، بلکه با شهامت هر چه تمامتر معاویه را به وقوع جنگ رو یاروی وعده می‌دهد و به ضعف و بیخردی او اشاره می‌فرماید. در مقابل، معاویه با تمام خیانت و خودگامگی به مقتضای «والفضل ما شهدت به الأعداء» لب به بیان فضایل علی، علیه السلام، می‌گشاید و از بخشنده‌گی و جوانمردی و شجاعت بی نظیروی یاد می‌کند، ولی با وجود این از آنجا که نمی‌تواند موقعیت خود را متزلزل ببیند، با تمام قوا سعی در آشفته کردن اوضاع به نفع خود و به زیان فرزندان پیامبر دارد تا به مقاصد پلید خود دست یابد. همچنین در نامه‌ای دیگر، امام پس از تحمید ذات باری تعالی و نعت رسول اکرم و تجلیل از مقام امیر مؤمنان علی، علیه السلام، و قائل شدن حق خلافت برای خاندان عصمت و طهارت و نهی معاویه از دست اندازی بدین حق مسلم، انگیزه خود را از نامه‌نگاری، اتمام حجت بر او ذکر می‌کند تا در پیشگاه خدا معذور نباشد، و هم او را به راهی که صلاح مسلمین در آن است دعوت نموده از اصرار و التماس بر باطل باز می‌دارد و در غیر این صورت او را به نبردی رو یاروی فرا می‌خواند و خدای را به عنوان بهترین داور شاهد می‌گیرد؛ چنانکه در پایان نامه خطاب به معاویه آمده است:

«... بدان که انگیزه من در نوشتن این نامه، اتمام حجت بر تو است تا هر نزد

خدا معذور نباشم. حال اگر توزیر بار حق بروی بهره نیکوخواهی برد و صلاح مسلمین نیز در همین خواهد بود. پس، از پافشاری بر باطل دست بردار و همراه دیگر مردم در بیعت با من وارد شو. تومی دانی که من بر این امر در نزد خدا و هر انسان دیندار خدا ترسی سزاوارترم. ستمها یا رها کن و خود مسلمین را از ریخته شدن، نگاهداری کن. اما بدان اگر تو همچنان بر گمراهی خود پایدار بمانی، من با مردم مسلمانی شتابان به سویت خواهیم آمد و ترا به مقابله فرا خواهیم خواند تا خدا بین ما داوری فرماید که او بهترین داووزان است»^{۱۷}.

از شواهد و قراین مزبور بخوبی می توان دریافت که امام در ابتدای امر با توجه به نیروی مردمی قصد داشته است که با معاو به در صورتی که بیعت حضرتش را گردن نهند، سرسختانه بسترده ولی مع الأسف پس از آشکار شدن نیت عدنانانه و منافقانه بسیاری از گروههای بیعت کننده کاملاً روشن بود که امام در وضعیتی دشوار قرار گیرد و شیوه‌ای دیگر در رسیدن به اهداف خود اتخاذ کند. از سوی دیگر، چون امام نمی خواهد که خون مسلمین بپهوده به هنر رود، معاو به را بدو به اطاعت دعوت می نماید که معاو به به جهت نیت به امیال نفسانی و آمان دنیوی و استحکام سلطه باطل خود طی نوشتن نامه‌ای پاسخ نامناسب می دهد و پس از چندی لشکری گران فراهم می آورد و به نبرد با امام حسین مجتبی بر می خیزد. به موازات حرکت سپاه به سوی عراق، معاو به جاسوسانی را بر می گریند و با دلخوش داشتن آنان به وعده‌های پوچ مادی از آنان می خواهد که فرزند گرامی پیامبر را به قتل رسانند. بارها امام مورد سوء قصد قرار می گیرد که جان سالم بدر می برد، به خیمه حضرت هجوم آورده می شود و متاع و وسایل آن به یغما می رود، و سرانجام امام از ناحیه ران آسیب می بیند. پس از اعلام جنگ از سوی معاو به و حرکت سپاهیانش به سوی عراق، امام دستور می دهد که مردم در مسجد فراهم آیند، آنگاه بر فراز منبر رفته به منظور آماده ساختن مردم در قیام علیه معاو به و جهاد در راه خدا چنین می فرماید:

«خداوند جهاد را بر بندگانش واجب ساخت و آن را مشقت نامید.^{۱۸} آنگاه به مؤمنان مجاهد فرمود: پایدار و شکیبا باشید که خدا با صابران است.^{۱۹} ای مردم شما موقعی به دلخواه خود دست خواهید یافت که در برابر ناملایمات شکیبایی

ورزید. شنیده‌ام که معاو به از اینکه ما تصمیم گرفته ایم برای نبرد به سوی شما حرکت کنیم، اطلاع یافته و به سوی ما رهسپار گشته است. بدین جهت، شما هم - خدایتان رحمت کند - به ارود گاهتان - در نخیله - درآید تا همگی در این کار نیک بیندیشیم و تصمیم بگیریم.»^{۲۰}

مردم پس از شنیدن کلام امام دم فرو بستند و آرام نشستند و دعوت او را لبتیک نگفتند. عدی بن حاتم که وضع را چنین یافت، از سر غیرت به خشم آمد و فریاد برآورد و گفت:

«... سبحان الله، این حالت شما چقدر زشت است. آیا به ندای پیشوایتان و دخترزاده پیامبران لبتیک نمی گوید؟ سخنرانان قبیله مضر^{۲۱} کجایند که به گاه ادعا زبانی تیز دارند و گویی قهرمانانه از عهده هر کاری بر می آیند، اما چون زمان کار و تلاش فرا رسد روباه صفت می گریزند؟! آیا شما از خشم خدا و عیب گرفتن او بیم ندارید؟»^{۲۲}

پس از این گفتار عدی بود که جماعتی با وی هماهنگ شدند و برای حرکت به سوی جبهه نبرد آماده گردیدند و پس از آنکه امام از منبر به زیر آمد و روی به لشکرگاه نهاد، به دنبال حضرتش رهسپار گشتند. وقتی امام به نخیله رسید و به سپاهیان خود نظر افکند، دریافت که بسیاری از کسانی که با وی بیعت کرده بودند، عهد خود را شکسته و بدان وفادار نمانده اند و به مقر سپاه نیامده اند. از این روی، حاضران را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

«همچنانکه به شخص پیش از من [امام علی] نیرنگ زدید، مرا نیز دچار نیرنگ خویش ساختید. پس از من به همراه کدام رهبری می جنگید؟ به همراه خدا نشانس ستمگری که هرگز خدا و رسولش را باور ندارد؛ با او و بنی امیه که از ترس شمشیر اسلام آوردند؟ اگر تنها، پیرزنی دندان فرو ریخته از بنی امیه بماند، بدون تردید دین خدا را به کژی خواهد کشاند و پیامبر خدا نیز این چنین فرمود.»^{۲۳}

به هر تقدیر، امام مقرر فرمود که مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب در کوفه بماند و به تشویق مردم در پیوستن به سپاه اسلام اهتمام ورزد. سرانجام، سپاهی

گران فراهم آمد و امام در معیت آنان براه افتاد تا از نخیله^{۲۴} به دیر عبدالرحمن^{۲۵} رسید. در همین جا بود که امام پس از سه روز درنگ عبیدالله بن عباس را به فرماندهی سپاه منصوب کرد و بدو فرمود:

«ای پسرعمو، من دوازده هزار تن از سواران عرب و پارسایان شهر را به همراه تو می فرستم... آنان را کوچ ده، با ایشان به نرمی و ملاطفت رفتار کن، گشاده رو باش، نسبت به آنان فروتنی ورز، با ایشان مصاحبت نما و آنان را بر کناره شط فرات بر، تا ایشان را از فرات بگذرانی و به مسکن^{۲۶} درآیی. آنگاه پیشروی کن تا با معاویه رو برو شوی و چون به او برخوردی، وی را از حرکت بازدار تا ما به تو برسیم. چه من بزودی در پی تو روان خواهم شد، لیکن باید هر روز گزارش امور به اطلاع من برسد. با این دو تن - قیس بن سعد و سعید بن قیس - در کارها مشورت کن و چون به معاویه رسیدی با او به ستیز برنخیز تا او با توبه جنگ پردازد و اگر او نبرد را آغاز کرد، تونیز با او نبرد کن. اگر کشته شدی، فرماندهی سپاه با قیس خواهد بود و اگر قیس کشته شد، سعید بن قیس فرماندهی را برعهده خواهد گرفت.»^{۲۷}

دیدگاه روانشناسانه امام

در اینجا بجاست که از روانشناسی امام حسن در کلیه اموریاد شود. در بیعت نخستین با مردم قید می فرماید که «من به شرطی با شما بیعت می کنم که با هر کس صلح کنم، صلح کنید و با هر کس بجنگم، بجنگید»^{۲۸}. در خطبه هایی که پس از بیعت ایراد فرموده است، مردم را هشدار می دهد که کوچکترین فتور و سستی در اندیشه و عمل به خسراتی عظیم می انجامد که دیگر راه گریزی از آن نیست و همو با شناختی کامل که از اوضاع و احوال جامعه و مردم دارد، از پیش به آنان آگاهی می دهد که مبادا دچار نفاق و فساد در امور شوند، و نیز در خطبه فوق به عبیدالله بن عباس توصیه می کند که پیش از شروع جنگ از سوی دشمن دست به کار نشود، و این خود دلالت دارد بر اینکه اسلام با اغتشاش و جنگ طلبی آنهم بر مبنای مقاصد شوم نفسانی و اغراض شیطانی سخت مخالف است و مال و جان و ناموس مسلمین را محترم

می شمرد؛ در عین حال، معتقد است که با آغاز ستیزه جویی از سوی دشمن و شعله ور شدن آتش خصومت نباید با نهایت جدیت و مقاومت در موضع دفاع از حریم مقدس اسلام و ارزشهای انسانی آن به مبارزه با دشمن پرداخت و او را به ورطه نابودی کشاند. این امور و مسائل بسیار دیگر خود بیانگر دیدگاه روانشناسانه امام در تمام نشیب و فرازهاست که حضرتش پس از به تجربه گذاردن تمامی آنها راه کلیه اعتراضات نابجای مغرضانه و انتقادات ناآگاهانه را بر روی معترضان و منتقدان در طول تاریخ اسلام بست، و هر چند که بسیاری هنوز هم زبان به انتقاد بر امام می گشایند، ما این انتقادات را بر عدم شناخت آنان از موقعیت خاص امام و ناگاه بودن از سیاست روانشناسانه حضرتش حمل می کنیم، خواه این منتقدان دوست باشند یا دشمن.

نمونه های دیگر از روانشناسی ارجدار امام را نیز می توان در خطبه ای یافت که آن بزرگوار پس از گرد همایی مردم کوفه برای نبرد با معاویه در «ساباط»^{۲۹} ایراد کرد. حضرتش که می خواست موضع فکری و خط مشی سیاسی سپاهیان خود را ارزیابی مجدد کند و میزان تعهد و وفاداریشان را نیک دریابد، و دوست را از دشمن باز شناسد، به بیان مطالبی دقیق که حکایت از بینش ژرف و گسترده وی داشت، پرداخت و پس از حمد و ثنای حق تعالی چنین فرمود:

«... به خدا سوگند، امیدوارم که خدای را ستایش کرده و سپاس احسانش را گزارده باشم، خیرخواه ترین آفریدگان برای مردمان باشم، کینه هیچ مسلمانی را به دل نگرفته باشم، و خواستار بدی و گزند برای وی نبوده باشم. هان! بدانید آنچه را که شما در وحدت و هماهنگی خوش ندارید، بهتر از آن چیزی است که در تفرقه و پراکنندگی دوست می دارید. آگاه باشید که آنچه من برای شما در نظر می گیرم و می خواهم، بهتر از آن است که خود می اندیشید و می خواهید؛ بنابراین، با فرمان من مخالفت نورزید و از رأی و اندیشه من سر نیچید. خدا من و شما را بیامرزد و ما را بدانچه که متضمن محبت و رضای اوست، هدایت فرماید.»^{۳۰}

امام در این مقطع ضمن بیان بسیاری از ارزشهای اخلاقی در ارتباط با خودسازی به بزرگترین نمود و عالی ترین فراز مقام ولایت امر آنهم با صلاح اندیشی

کامل و یاد کرد حکمت خاص نهفته در وجود خویش به عنوان ولی امر مسلمین اشاره می کند، تا هشداری به منظور عدم بروز اختلاف و تفرقه در صفوف مسلمین باشد، و کدام روانشناسی ارجمندتر و دقیقتر و باریکتر از آن است که امام علیه السلام، در همه موارد معمول و مرعی می داشت، ولی افسوس که مردم جاه طلب و دنیاپرست از درک ارزشهای گرانقدر کلمات امام محروم بودند و به همین جهت بر علیه امام خود لب به اعتراض گشودند و با متهم کردن امام به سازش، سر به شورش برداشتند و بیدزنگ به خیمه حضرتش حمله کردند و اموال و اثاث خانه اش را غارت نمودند، تا آنجا که ردا از دوش حضرتش بر گرفتند، و سرانجام، با جانبداری شیعیان خاص و پیروان راستینش از آزار آن خیانتکاران در امان ماند. به هر صورت، بارها امام مورد سوء قصد این نابکاران واقع شد و حتی یکبار به دست جراح بن سنان که از قبیله بنی اسد و ظاهراً جزو خوارج بود از ناحیه ران مجروح شد،^{۳۱} که خود در پاره ای از سخنان گرانقدر خویش بدان اشاره فرموده است.

باری، عبیدالله بن عباس و اکثر فرماندهان سپاه امام دل به وعده های پوچ معاویه خوش داشتند و به منظور دست یافتن به مال و منال و جاه و مقام راه فرار به سوی اردوگاه معاویه را در پیش گرفتند و در حق امام و آرمانهای مقدس اسلام، خیانتی آشکار روا داشتند. گذشته از این، امام قبلاً نیز مردی از قبیله کنده^{۳۲} موسوم به «حکم» و پس از وی یکی از دوستانش را در نبرد با معاویه به فرماندهی سپاه برگزیده بود که آنان هم تحت تأثیر تبلیغات شوم دستگاه اموی قرار گرفتند و برای نیل به آمال دنیوی امام را تنها گذاشتند و بدو خیانت کردند، چنانکه حضرتش در میان سپاه ایستاد و در این باره چنین فرمود:

«این مرد کندی به معاویه روی آورد و به من و شما خیانت کرد. بارها به شما خبر داده و گفته ام که وفا ندارید، شما بندگان دنیابید، اکنون من مرد دیگری را به جای او می فرستم، ولی می دانم که او نیز با من و شما همان گونه رفتار خواهد کرد که دوستش حکم رفتار نمود و درباره من و شما خدا را در نظر نخواهد گرفت و از او بیمناک نخواهد بود.»^{۳۳}

با نمونه هایی که ذکر شد، روشن می شود که امام با آنکه از غدر بسیاری از

سپاهیان خود آگاه بود، دست از قیام و جهاد با معاویه برنداشت و تا سرحد امکان، با رعایت مصالح اسلام و جامعه اسلامی نهایت حزم و اقدام و ایثار را بکار برد، و به همین جهت بود که معاویه با تمام نیرنگهایی که به کار می گرفت، باز از حشمت و هیبت امام سخت هراسناک بود و چون می خواست موقعیت خود را حفظ کند با تمام قدرت نمایی های مزورانه اش پیایی به امام نامه می نوشت و از او درخواست صلح می کرد، درحالیکه به ظاهر چنین می نمود که درخواست صلح از سوی امام با آنهمه تنگناهای سیاسی و غدر و فریب سپاهیان و نیز تبلیغات مسموم و لابنتقطع حکومت جور اموی و حملات پی در پی به شخص امام و بسیاری ناهمواریها و دشواریهای جانفرسای دیگر منطقی تر باشد، ولی امام نه تنها هرگز تا آخرین توان و امکان تن به چنین امری نداد، بلکه پس از پیشنهاد مکرر صلح از سوی معاویه نیز دست از کار مبارزه باز نداشت و در اتمام حجت و دعوت مجدد مردم و بسیج آنان در آن نبرد نابرابر سخت کوشید؛ چنانکه آن حضرت در پاسخ به یکی از معترضان به مسئله صلح، این عقیده را ابراز داشته و امیدوار بوده است که بتواند بار دیگر به کمک مردم حجاز به تدارک جنگ برخیزد.^{۳۴} در نتیجه، امام با بکار گرفتن تمام امکانات و در نظر داشتن مصالح اسلام و حکومت اسلامی و نیز به منظور حفظ خونهای مسلمین وقتی می بیند راهی دیگر در پیش روی ندارد، صلح را با شرایطی که خود در نظر دارد، می پذیرد و نیک می داند که سرانجام صلح به رسوایی معاویه، تزلزل حکومت اموی، بیداری و حفظ جان مسلمین، و مهمتر از همه بارور شدن مجدد درخت تنومند اسلام منجر خواهد شد.

نکته قابل ذکر این است که امام در جریان تمام حوادثی که در نهایت به صلح انجامید، جز یارانی اندک در پیش روی خویش نمی یافت؛ همان یارانی که از ایمان و اخلاص و وفاداری صادقانه برخوردار بودند و با این شمار اندک دیگر شرایط جهاد نمی توانست تحقق یابد، چنانکه یکی از فضلاء معاصر گوید:

«اگر تصور شود که امام می توانست با همان شمار اندک به جنگ معاویه بشتابد، باید یاد کرد که آنچه اکنون منظور امام بود، جهاد بود— نه صرفاً شهادت— و جهاد مانند همه چیزهای دیگر شرایط دارد و امکاناتی می خواهد و

بدون آن شرایط و امکانات به جایی نخواهد رسید، بجز زبانهایی که بسیار خواهد آورد. این است که مصلح خردمند در این مورد نخست باید به تهیه زمینه و مقدمات جهاد بپردازد... اما شهادت، در آن برهه از زمان برای جناح حق، تجربه تازه‌ای نبود؛ یعنی شهادت امام حسن، اگر در جنگ با معاویه اتفاق می افتاد، از نوع شهادت خود حضرت علی می شد، نه از نوع شهادت عاشورا؛ بنابراین، تجربه تازه‌ای نبود و دست زدن به آن خلاف منطق اجتماعی و سنتهای درگیری بود.»^{۳۵}

آری صلح امام حسن موجب شد که خیانت ذاتی معاویه و سردمداران اموی برملا شود، زیرا پس از برقراری صلح بود که معاویه اقدام به کشتار حجر بن عدی و تنی چند از یاران وادار امام کرد؛ عمرو بن حمق، آن صحابی بزرگوار رسول اکرم (ص) را کشت و سرش را به شام فرستاد؛ مسئله استلحاق ابن زیاد را به پدر خود که تا پیش از زمان صلح مخفی بود آشکار ساخت؛^{۳۶} امام را با توطئه ای خائنانه به دست جعده دختر اشعث مسموم و شهید ساخت؛^{۳۷} و سرانجام، برای انتقال مسند حکومت به فرزند پلیدش یزید و موروثی کردن سلطنت اموی فرزندان درستکار و پاکدامن مهاجر و انصار را به بیعت با او مجبور کرد. همچنین خطابه‌های استعجیه اش در ملاء عام کافی بود که نفاق او را برملا ساخته بر بیماری مردم و انزجارشان نسبت بدو بیفزاید؛ چنانکه او پس از تصویب قرارداد صلح به ایراد خطبه‌ای پرداخت و گفت: «... پس از اینهمه، بی گمان در هر امتی که پس از پیامبر خود به اختلاف افتادند، اهل باطل بر اهل حق غلبه یافتند» و چون متوجه شد که به زبان خویش سخن رانده است، گفت: «مگر در این امت که پیروان حق بر پیروان باطل چیرگی یافتند»^{۳۸} و همونیز گریزی زد و گفت: «به خدا سوگند، برای اینکه نماز بخوانید و روزه بگیرید و حج بجا آرید و زکات دهید، با شما نبرد نکردم» سپس زبانش بند آمد و چون دانست که موقعیت خود را از دست داده است، لحظه‌ای درنگ کرد و اندکی اندیشید و آنگاه به اصلاح سخنش پرداخت و گفت: «البته که شما آنها را انجام می دهید، و من با شما ستیز کردم که بر شما حکومت نمایم و خداوند

هم این مقام را به من عطا فرموده است، هر چند شما را خوش نیاید. اکنون بدانید هر خونی که در این فتنه بر زمین ریخته شده، به هدر رفته است و هرگونه قراردادی را که با کسی بسته‌ام، اینک در زیر پایهای خویش می نهیم؛ و بدانید که اصلاح امور مردم، تنها در سه صورت امکان پذیر است: پرداخت مقرری در جای خود، بازگشتن سپاهیان در موقع خود، و نبرد کردن با دشمن در خانه اش، زیرا اگر شما با آنان نجنگید، آنان با شما خواهند جنگید.»^{۳۹}

آیا این خزعبلات و ژاژخاییهای صادر شده از معاویه، آنهم در جمع مردم و جنایات علنی دیگر که هریک بتنهایی می توانست رسواگر او باشد، در آشکار ساختن نفاق و خیانت درویش کافی نبود؟ ابوالفرج اصفهانی نقل کرده است که معاویه در پایان خطبه فوق به امام علی، علیه السلام، ناسزا گفت و سپس امام حسن، علیه السلام، را به باد دشنام گرفت، فرزند برومند علی (ع) برآشفت و چنین پاسخ داد: «ای کسی که نام علی را بردی، من حسنم و پدرم علی است و تو معاویه‌ای و پدرت صخر است، مادر من فاطمه و مادر تو هند است، نیای من رسول خدا و نیای تو عتبه بن ربیع است، مادر بزرگ من خدیجه و مادر بزرگ تو قتیله است. خدا از ما دو تن آن کس را لعنت کند که نام و نشانش پست تر و اصل و تبارش در گذشته و حال نکوهیده تر و کفر و نفاقش پیشینه دار تر است.»^{۴۰}

چنانکه روایت شده، مردم با پایان یافتن کلام امام یکصدا فریاد برآوردند: آمین... و مگر فریاد مردم جز سوایی برای خاندان اموی چیزی دیگر بار می آورد؟ این حوادث که یکی پس از دیگری به دست معاویه اتفاق افتاد، در واقع یکی از اهداف امام را در مسئله صلح - که آشکار شدن چهره واقعی معاویه بود - متحقق ساخت و نفاق و عناد و مخالفتش با اساس دین مبین اسلام به معرض دید عموم نهاده شد و در نتیجه تدبیر حکیمانه و دوراندیشی داهیان امام حسن، علیه السلام، بود که زمینه قیام سرخ برادرش حسین، علیه السلام، فراهم آمد، و در نهایت با ایثار این دو برابر بزرگوار طومار حکومت ننگین اموی یکباره درهم پیچیده شد و کاخ آمال و امیال شیطانی آنان فرو ریخت و اسلام با حقیقتی روشنتر از پیش روبه گسترش نهاد.

حواشی و مآخذ:

۱. قرآن مجید، سوره نساء (۴)، آیه ۵۹.
۲. اشاره است به آیه شریفه (... إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) سوره احزاب (۳۳)، آیه ۳۳.
۳. سوره شوری (۴۲)، آیه ۲۳: «... قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حَسَنًا...».
۴. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، (جذب آباد دکن)، ج ۳ ص ۱۷۲: سند حسن شیرازی، کلمة الامام الحسن، ص ۳۳-۳۴: «... حذف و اختلاف جزئی: شیخ مفید، الارشاد، (بیروت)، ص ۱۸۸: ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، شرح و تحقیق سید احمد صفی، ص ۵۲: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، بتحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۶، ص ۱۳۰: شیخ سلیمان بلخی قندوری: منابع المودة، ج ۲، ص ۴۹: علامه محمدباقر مجلسی: بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۶۱: مسرزة محمدتقی لسان‌المسک سیهر: فاسخ التواریخ (جزء اول از جلد پنجم)، ص ۱۷۶-۱۷۷.
۵. سوره نساء (۴)، آیه ۵۹: «... فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...».
۶. همان سوره، آیه ۸۳: «... وَلِرُدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلَّكَ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ...».
۷. سوره انفال (۸)، آیه ۴۸: «... وَقَالَ لَاغَابَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَأَنَّى جَارِلُكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ...».
۸. کلمة الامام الحسن، ص ۳۴-۳۵؛ با اندک تفاوت در برخی از الفاظ: مسعودی، مروج الذهب ومعادن الجوهر، به تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، (قاهره)، ج ۳، ص ۹-۱۰: فاسخ التواریخ (جزء اول از جلد پنجم)، ص ۱۷۸-۱۷۹: شیخ راضی آل‌یاسین، صلح الحسن، ص ۵۹-۶۰؛ با حذف بخشی از خطبه: منابع المودة، ج ۱، ص ۲۰.
۹. ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب الظیری، الاحتجاج، بالتعلیقات سید محمدباقر الموسی الخراسانی (بیروت)، ص ۲۹۱: شیخ عبدالرضا الضافی، بلاغة الامام الحسن، ص ۸۳: کلمة الامام الحسن، ص ۹۷: فاسخ التواریخ (جزء دوم از جلد پنجم)، ص ۱۴۵.
۱۰. همان منابع.
۱۱. عادل الادیب، زندگانی تحلیلی پیشوایان ما، ترجمه دکتر اسدالله مبشری، ص ۱۰۵-۱۰۶ و نیز برای مزید اطلاع رجوع کنید به: شیخ راضی آل‌یاسین، صلح الحسن، ص ۷۲-۷۵.
۱۲. باقر شریف القرشی، زندگانی حسن بن علی، ترجمه فخرالدین حجازی، ج ۲، ص ۱۱۰.
۱۳. سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۴۴: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ».
۱۴. بلاغة الامام الحسن، ص ۹۵-۹۶: کلمة الامام الحسن، ص ۷۷-۷۸.
۱۵. علامه سید محمد امین عاملی، امام حسن و امام حسین (افراس از اعیان الشیعة)، ترجمه اداره پژوهش و نگارش وزارت ارشاد اسلامی، ص ۴۸-۴۹: مقاتل الطالبیین، ص ۵۳: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۴۳۱: الارشاد، ص ۱۸۹: فی رحاب ائمة اهل البيت، سید محمد امین عاملی، ج ۳-۵ ص ۱۶: بحار الانوار، ج ۴۴.

- ص ۶۴: سيرة الأئمة الاثني عشر، هاشم معروف الحسني، ج ۱، ص ۵۵۷-۵۵۸.
۱۶. امام حسن و امام حسين، ص ۴۹: مقاتل الطالبیین، ص ۵۳: شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۳۱: علامه سید محمد امین عاملی: اعیان الشیعة بتحقیق حسن الامین، (بیروت، ۱۴۰۳ هـ ق)، ج ۱، ص ۵۶۷: فی رحاب ائمة اهل البيت، ج ۱، ص ۵۵۷.
۱۷. امام حسن و امام حسين، ص ۵۱: مقاتل الطالبیین، ص ۵۹-۵۷: شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۳۴: اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۵۶۷: سيرة الأئمة الاثني عشر، ج ۱، ص ۵۱۴.
۱۸. مسرزة محمدتقی لسان‌المسک سیهر: فاسخ التواریخ (جزء اول از جلد پنجم)، ص ۱۷۶-۱۷۷.
۱۹. سيرة ائمة الاثني عشر، ج ۱، ص ۵۱: «... اصبروا إن الله يمع القمارين».
۲۰. مقاتل الطالبیین، ص ۶۰: شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۳۸: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۵۰: فاسخ التواریخ (جزء اول از جلد پنجم)، ص ۱۷۸-۱۷۹.
۲۱. مفسر (به نسیب حیدر و فتح هادی): نام یکی از قبایل عربی همدانی است که جد بزرگ آنان «نضر بن نزار» بود که با سبب سبب سیدالشهدا «نضر الحضراء» نیز نامیده می‌شود. گویند وی نخستین کسی بود که آواز خواندن برای زادن شد و صاحب کبر و هموارنوش آواترین مردمان بود. ر. ک: المنجد فی الاعلام، ص ۲۶۸: اقرب الموارده، ج ۲، ص ۲۰۱: ابوالفوز محمد امین السییدی، «سبائك الذهب» فی معرفة قبائل العرب، ص ۲۰.
۲۲. امام حسن و امام حسين، ص ۵۵-۵۶: فی رحاب ائمة اهل البيت، ج ۱، ص ۱۹.
۲۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۰۰: فاسخ التواریخ (جزء اول از جلد پنجم)، ص ۲۰۹: کلمة الامام الحسن، ص ۸۰-۸۱.
۲۴. «... ونبی (به فتح نون و فتح نون و فتح نون و فتح نون و فتح نون): تصغیر «نذیر»: مضمی است در نزدیکی کلمه از دست نام، باقر: سوری، معجم البلدان، ج ۲، ص ۷۷۸.
۲۵. «... ونبی: مضمی است و فتح نون و فتح نون و فتح نون و فتح نون و فتح نون: در «مدائن» و «مسکن» و «سبائك الذهب»، ص ۱۰۴.
۲۶. «... مسکن (به فتح نون و فتح نون و فتح نون و فتح نون و فتح نون): مضمی است در نزدیکی «أوانا» بر ساحل رود «ذبحیل» که در آنجا به مکان ۵۷۲ ق، بین عبیدالمسک بن مروان و مصعب بن الزبیر جنگی در گرفت و مصعب به قتل رسید و آراسگاهش در آنجا معروف است. معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۲۷.
۲۷. مقاتل الطالبیین، ص ۶۲: شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۴۰.
۲۸. شیخ صدوق، التوحید، ص ۳۸۵، به نقل از: «بلاغة الامام الحسن»، ص ۱۰۱.
۲۹. سابقاً: نام مضمی است در «مدائن»، در کنار بلی که بر روی «نهرالملک» قرار دارد و به «ساباط کسری» نیز معروف است. معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۶۶: صلح الحسن، ص ۱۳۱.
۳۰. اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۵۶۸-۵۶۹.
۳۱. احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۵: الارشاد، ص ۱۹۰، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۴۱.
۳۲. کشته (به کسر کاف و سکون نون و فتح دال): قبیله مشهوری است از اعراب یمن. کشته لقب «ثور بن مغیره» پدر قبیله است؛ و نیز قبیله خردی است از «جدام» که به «کهلان بن سبأ» منتسب است، ر. ک: اقرب الموارده، ج ۲، ص ۱۱۰-۱۱۱: المنجد فی الاعلام، ص ۵۹۵.
۳۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۴۴: فاسخ التواریخ (جزء اول از جلد پنجم)، ص ۲۰۹-۲۰۵: کلمة الامام الحسن.

ص ۸۰.

۳۴. کلمة الامام الحسن، ص ۱۰۲.

۳۵. محمدرضا حکیمی، امام در عینیت جامعه، ص ۲۲۴-۲۲۵، به تلخیص.

۳۶. مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۲-۱۵؛ حاج شیخ عباس قمی، تمة المنتهی (جلد سوم منتهی الآمال)، ص ۳۵.

۳۷. مقاتل الطالبیین، ص ۷۳؛ علی بن عیسی بن ابی الفتح الاربلی، کشف الغمة، ج ۲، ص ۲۱۰-۲۱۱؛ اعیان

الشیعة، ج ۱، ص ۵۷۶. در سبب رحلت امام حسن مجتبی (ع) اقوالی دیگر نیز نقل شده است که برای مزید اطلاع

می توان به کتاب تذکرة الخواص، تألیف سبط ابن الجوزی، ص ۲۱۱-۲۱۲ رجوع کرد.

۳۸. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۶؛ شرح نهج البلاغة، ج ۱۶، ص ۴۶.

۳۹. کلمة الامام الحسن، ص ۸۴ و با اختلاف در عبارات روایت: الارشاد، ص ۱۹۱؛ مقاتل الطالبیین، ص ۷۰؛ شرح

نهج البلاغة، ج ۱۶، ص ۴۶.

۴۰. مقاتل الطالبیین، ص ۷۰؛ شرح نهج البلاغة، ج ۱۶، ص ۴۷؛ الارشاد، ص ۱۹۱؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۱۹۹؛ ابن

شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶؛ ناسخ التواریخ (جزء اول از جلد پنجم)، ص ۲۳۴؛ اعیان الشیعة،

ج ۱، ص ۵۷۰.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی